

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره عدم حجیت مثبتات اصول بود و این فرقی که بین اصول و امارات گذاشتند که در امارات مثبتاتش حجت است و در اصول حجت نیست، عرض کردیم در این مسئله ابتدائاً متعرض کلمات مرحوم نائینی بشویم بعد اجمالاً متعرض کلمات آقای خوئی، ایشان فرمودند که ابتدائاً باید بگوییم که فرق بین امارات و اصول موضوعاً و حکماً در چیست؟ در موضوع سه امتیاز را در موضوع فرض کردند، یکی این که شک در موضوع امارات اخذ نشده، جهل در موضوع امارات اخذ نشده، البته مورد امارات صورت جعل است.

نکته دوم این که اماره کاشف از واقع است با قطع نظر از تعبد و تعبد آن را تکمیل می کند، البته این نکته را دیگه چون دیروز هم یک مقدار صحبت کردیم، بنا نبود در این بحث وارد بشویم، حالا یک اشاره ای هم چون بعد مرحوم آقاضیا باز حسب القاعدة حملة ای به مرحوم نائینی می کند آن جا یک اشاره ای ما عرض بکنیم و در باب اصول دیگه تعبد نیست به معنای کشف چون در باب اصول جهل است، موضوعش جهل و شک است، شارع و مقنن نمی تواند که شک را که هیچ نحوه احراز ندارد جهت احراز برای او قرار بدهد اما اگر احراز ناقص بود، کشف ناقص بود می تواند کشف را تام بکند، این هم خلاصه فرق دوم بین اصول و امارات که در باب امارات تتمیم کشف است ولی در باب اصول نیست.

نکته سومی را ایشان در فرق فرمودند که در باب جاهایی که در اماره، شارع تتمیم کشف می کند آن کشفش را لحاظ می کند و به لحاظ آن کشف آن را تتمیم می کند، تتمیمش به این لحاظ است اما در باب اصول حتی اگر جهت احراز داشته باشد آن کشف را تکمیل نمی کند، به تعبیر ایشان

فإن الغی الشارع جهة کشفها و اعتبارها اصلاً عملياً فلا یترتب علیها ما یترتب علی الامارات

ممکن است در مواردی کشف باشد، کشف ناقص باشد لکن شارع کشف را لحاظ نکرده، پس فرق بین اصل و اماره این است که در باب اماره شارع کشفش را لحاظ کرده، تکمیل کرده، در باب اصل یا اصلا کشف نیست مثل احتیاط و برائت و این ها، یا اگر کاشفیت دارد شارع کاشفیتش را لحاظ نکرده، بدون لحاظ کاشفیت، تتمیم نکرده. اگر شارع لحاظ کاشفیت نکرد آن هم می شود اصل عملی، این هم فرق سوم.

لذا ایشان می فرماید:

كما لا یبعد أن تكون قاعدة التجاوز

قاعده تجاوز را عرض کردیم جایی است که شک در وجود عمل باشد در اثنای عمل، این اصطلاحاً قاعده تجاوز است، اگر در صحت عمل بعد از عمل باشد قاعده فراغ است، اصطلاحاً حشان این است، حالا ان شا الله چون آخر بحث استصحاب این قواعد شرح داده می شود آن جا هم ما متعرض می شویم. خب قاعده تجاوز را چون ایشان دیده در روایتش آمده بلی قد رکعت یعنی یک نوع کشفی هست دیگه، شما در حال سجده اگر شک در رکوع بکنید کانما یک کشفی دارید از اتیان رکوع و لذا عرض کردیم قاعده تجاوز در نظر بعضی از آقایان جزء اصول عقلائی است که طبیعتاً در اصول عقلائی همان جهت کشفش بیشتر در نظر است یعنی انسان اگر یک صفحه ای را نوشت و حواش هم جمع بود اگر شک کرد فلان سطر را کم و زیاد نوشته دیگه نگاه نمی کند، می گوید حواسم بود و در حین عمل دقت کردم

و اصالۃ الصحة

ظاهراً مراد از اصالۃ الصحة فی فعل الغیر باشد چون عرض کردیم اصالۃ الصحة را گاهی فی فعل النفس می گیرند که همین قاعده تجاوز و فراغ است، آن ها هم اصالۃ الصحة اند دیگه، گاهی اصالۃ الصحة فی فعل الغیر است که کسی کاری انجام داده شک بکنیم حمل بر صحیحش بکنیم و این مطلب را کراراً، مراراً تکراراً عرض کردیم دیگه تکرار هم نمی خواهد این اصالۃ الصحة به این معنا فی فعل الغیر ثابت نیست، همچنین اصلی را ما نداریم، حالا ایشان آوردند، آن چه که ما در فعل غیر داریم این است که اگر شک کنیم

مثلا خلاف شرع کرده و این خلاف شرع نکرده اما اگر شک کردیم قرائتش صحیح است یا نه بگوییم مثلا اصالة الصحة اقتضا می کند که قرائتش صحیح باشد، نه اصالة الصحة نمازش را درست خوانده، حالا ممکن است قرائتش هم درست نباشد، قدرتش همان قدر بوده، اصالة الصحة مثل قاعده فراغ نیست، اصالة الصحة فی فعل النفس این طور است که می گوید تو رکوع انجام دادی، این یک نوع کاشفیت دارد به قول مرحوم نائینی، یک نوع کشف و احراز دارد، بلی قد رکعت اما در اصالة الصحة فی فعل الغير چنین چیزی نیست، ما نداریم، ضع فعل اخیک علی احسنه، این را داریم، این طور بگوییم که ان شا الله کار بد نکرده، نمازش را خوانده به وظیفه اش عمل کرده، به وظیفه عمل کردن یک مطلب است و قرائتش درست است مطلب دیگری است، آن بحث دیگری است، اصالة الصحة فی فعل الغير به این معنا که ما یک اصل عقلائی یا یک اصل تعبدی شرعی داشته باشیم به این که اگر شکی کردیم در فعلی که از دیگر صادر شده آن فعل صحیح است و مطابق با واقع، چنین چیزی نداریم، شاید حالا اگر مقرر اشتباه نکرده باشد شاید مرحوم نائینی قائل بودند، به هر حال اصالة الصحة نیست، اصلا چنین اصلی نیست، اصلا اصالة الصحة به این معنا جز اصول غیر محرز هم هست نه این که اصل محرز باشد.

بل الاستصحاب فی وجه من هذا القبیل

چون در استصحاب هم یک نوع کاشفیت ناقصی از حالت سابقه دارد

فإن فی هذه الاصول جهة الكاشفية و الامارية

یک جهت کاشفیت در این ها هست، من این را کرارا عرض کردم این ها وجدانا می دیدند که در مثل قاعده تجاوز یا استصحاب، آن اصالة الصحة نه، مگر مراد ایشان از اصالة الصحة قاعده فراغ باشد یعنی اصالة الصحة فی فعل النفس، بله آن هم همین طور است جاری می شود، آن هم از قبیل قاعده تجاوز است، آن چه که این ها احراز کردند که در این ها یک نوع جهت کشف هست، چون یک جهت کشف هست متحیر شدند در تفسیرش، در مثل استصحاب جهت کشف هست، مرحوم نائینی تفسیرشان این است یک جهت کشف دارد لکن جهت کشف را شارع نگاه نکرده، الغا کرده، تفسیر نائینی روشن شد؟ این جهت کشف را شارع لحاظ نکرده لذا اصل

عملی می شود چون جهت کشف باید لحاظ بشود پس در باب امارات هم جهت کشف هست و هم شارع به جهت کشف اعتبار کرده،

اگر جهت کشف بود و لکن شارع به لحاظ کشف اعتبار نکرده بود اصل عملی می شود، این تقریب مرحوم نائینی.

خواهد آمد و من این جا بگویم، مرحوم آقای خوئی می گویند نه استصحاب هم جزء امارات است لکن مثبتاتش حجت نیست به خاطر

این که هر اماره ای که جنبه حکایت از خارج دارد مثبتاتش حجت است، استصحاب جنبه حکایت ندارد، اشکال ایشان این است، ما هم

سابقا توضیح دادیم هم ان شا الله توضیح خواهیم داد که این کشف، کشف تنزیلی است، ادعائی است، کشف واقعی نیست، منشا شبهه

آقایان هم این است، ان شا الله ما این مطلب را توضیح خواهیم داد و لذا هم ایشان بعد از این می فرمایند کما سیاتی فی الخاتمة فتامل،

غرض ایشان یک فتامل هم آخرش دارد، در این یکی گیر کردند که چکار بکنند.

عرض کردم این یک مشکلی است و تعجب از ایشان است، البته ایشان شاید در ذهنیتشان این طور بوده که اصولی که جهت کشف

دارند این سه تا نیستند که حالا ایشان فرمودند، قاعده سوق مسلم هم همین طور، قاعده ید هم همین طور، شاید ایشان قاعده ید را

اماره گرفتند، نه قاعده ید اماره نیست، اصل عملی است، بلکه ما کرارا عرض کردیم قیاس هم پیش ما اصل عملی است، اصل عملی

محرز است و توضیحا عرض کردیم این ها از اصول عملیه محرز هستند و اصول عملیه محرز طبعیتا توش کشف دارد، حالا جهات

مختلفی دارد نکته کشفش جهات مختلفی دارد طبعیتا دارد و کرارا و مرارا عرض کردیم که اصل محرز در احکام، در شبهات حکمیه

منحصر در استصحاب است، ما دیگه اصل محرز در احکام نداریم، هر چی در احکام اصل جاری می شود همه غیر محرزند، اگر جاری

بشود غیر محرز است، به استثنای استصحاب و حالا شاید اصالة الطهارة هم به کلامی، آن هم محل کلام است، هم محل کلام است که

در شبهات حکمیه کلیه جاری می شود یا نمی شود؟ و هم اگر جاری بشود جز اصول محرز است، حالا چون اصالة الطهارة یک اصل

محدودی است، کاربردش محدود است خیلی روش بحث نمی کنند.

و اما قیاس هم که به نظر ما اصل محرز است لکن چون مشهور اصحاب جز امارات غیر معتبره گفتند حالا اسمش را نگفتیم، اگر بنا

بشود چیزی محرز باشد این سه تا است در احکام، قیاس است و استصحاب است و اصالة الطهارة، اصالة الطهارة که موردش خیلی کم

است حالا اگر قبول باشد، قیاس را هم که آقایان اماره غیرمعتبره گرفتند ما اصل عملی، آنی که محل کلام است که از اول بود استصحاب است و اما اصول محرز در موضوعات خیلی زیاد است، قاعده تجاوز هست، قاعده فراغ هست، سوق مسلم هست، قاعده ید هست، قرعه هست، قرعه هم کارش همین است، سهم الله لا یخطئ معنایش همین است یعنی تو را به واقع می رساند اما جهت کشفش را نگاه نکرده می شود اصل عملی، علی ای حال ان شا الله این توضیحات را بعد عرض خواهیم کرد فعلا به همین مقدار اکتفا می کنیم. البته شاگرد ایشان خود مرحوم مقرر یک حاشیه ای نوشته این جهت سوم را اشکال کرده دیگه فرقی همان دوتاست، اول و دوم، ما ان شا الله توضیحات را خواهیم داد این مطلبی را که ایشان گفته که در باب اماره جهت کشف اعتبار کرده این اجمالا درست است، ببینید بعضی از مطالب را ممکن است انسان درست بهش برسد در مقام تفصیل خیلی کلامش واضح نباشد، ما این سه مورد را ایشان فرمودند تفسیر خودمان را عرض خواهیم کرد، البته بعد از ایشان اجمالا چون دیگه این جا طولانی است، اجمالا کلمات مرحوم آقاضیا را هم می گوئیم، یک اجمالی هم از کلمات مرحوم آقای خوئی، بعد هم دیگه صحبت خودمان که خیلی طول نکشد.

بعد فرمودند:

و اما امتیاز الامارات عن الاصل حکما فهو ان المجعول فی الامارات

این یک مطلبی دارد مرحوم نائینی که مجعول در باب امارات جهت ثانیه است، از سه جهتی است که در قطع طریقی است، ایشان می فرمایند علم طریقی، حالا تعبیر علم کردند یا قطع طریقی وقتی انسان قطع دارد الان روز است سه نکته برایش پیدا می شود، یک صفت نفسانی که خاص به انسان است، دو کاشف و طریقت به معلوم است، سه کونه محرکا عملا نحو المتعلق، جری عملی، حالا اصطلاحا ایشان تعبیر به محرک کرده، جری عملی، این سه تا صفت دارد، این سه تا صفت را وقتی که انسان ظنی پیدا می کند، اماره ای می آید، کسی می آید به شما می گوید الان روز است آن جهت صفت یقین که نیست اما دومیش هست، کاشف هست، سومیش هم وقتی جری عملی مثلا در روز شما چکار می کنید؟ می گویند روز است ساعت هشت است، اگر خودتان این ساعت هشت با این که به اداره یا درس می روید کسی هم به شما گفت ساعت هشت است همان کار را می کنید پس جری عملی هست، کاشف ناقص

هست که تام می شود و اما در اصل عملی فقط جهت سوم است، استصحاب یا بقیه اصول عملیه جهت سوم که فقط جری عملی است، کاشفیت ندارد، یک قطره خونی که در یکی از این دو اناء واقع می شود شما نمی گوئید به این اناء هم رسید، بگوئید به آن هم رسید، به یکی رسید اما در جری عملی از هر دو اجتناب می شود، دقت بکنید، در جری عملی با این که قطره به یکی رسید، در جری عملی از هر دو اجتناب می شود، این اسمش اصل عملی است، مراد از اصل عملی توش کاشف نیست لکن جری عملی هست، ایشان و مجعول در امارات در جهت دوم است و در باب اصول جهت سوم است. البته ایشان فرمود اصول عملیه محرز جهت سوم بعد یک شرحی داده که جهت اول که صفت باشد این از خصائص نفس است، از خصائص خود قطع است، امر تکوینی هم هست، تشریع بهش نمی گیرد و بعد این که علم عبارة عن الصورة الحاصلة فی نفس العالم و بتوسط تلك الصورة یرسم بخارج، یکشف الصورة یرسون محرزا لدی العالم و لذا یرسون المعلوم اولاً و بالذات نفس الصورة و لاجل كونها مطابقة للصورة یرسون للصورة، بعد من غیر فرق بین آن یرسون العلم من مقولة کیف یا مقوله فعل یا انفعال

غیر ذلک هم نوشته که اصلاً فوق مقولات باشد که حالا دیگه وارد این بحث شدن فائده ای ندارد، مرحوم آقاضیا این جا حاشیه ای زده که باز دنبال حاشیه ایشان باشیم، اصلاً دنبال این بحث افتادن ربطی ندارد، خلاصه اش این است که در حالت علم انسان یک صورت خاصی، من الان ساعت را نگاه می کنم فرض کنید هشت و نیم است، نه و نیم است مثلاً، این غیر از این است که یک نفر به من بگوید ساعت نه و نیم است، صفت علم یک صفت خاصی است، حالا هر کدام می خواهد باشد، بعد از آن علم جنبه کاشفیت دارد یا خودش کشف است به قول آقایان، این بحث ها را سابقاً ما متعرض شدیم و بعد از آن هم جری عملی بر طبق آن دارد، دقت کردید؟ ایشان می خواهند بگویند آن صفت نفسانی خاص به علم است، در ظن معتبر هم پیدا نمی شود، کاشفیت در ظن معتبر پیدا می شود و مسئله جری عملی هم در اصول عملی، این سه جهتی که ایشان تصویر فرمودند، البته من چون آخرش می خواهم یک مطلبی را عرض بکنم عرض کردم این که مرحوم نائینی در این جا مفصلاً متعرض این شدند که در باب امارات کشفشان ناقص است، این کشف با تعبد تام می شود خوب دقت بکنید ریشه های بحث را دقت بکنید، ریشه اصلی این بحث کشف ناقص و تام و این حرف ها نیست،

ریشه این بحث را من کرارا توضیح دادم، این ها در ذهنشان این است که قطع، علم یا قطع این کشف بودنش ذاتش یا ذاتیش است، حالا یا باب برهان یا ایساغوجی، ایساغوجی که نیست، کتاب برهان، این ذاتیش است یا ذاتش است، خوب دقت بکنید، این یک. یعنی وقتی شما قطع دارید آن صورت واقع را می بینید، اصلا از صفات نفسانی است که خودش مراتب صرف است یعنی عرض کردیم صفات نفسانی مثل حزن و اندوه و خوشحالی گاهی خودشان موضوعیت دارند آدم خوشحال است، گاهی اوقات نه، صفات نفسانی اصلا توجه نمی شود، گفت ما به يُنْظَر است، اصلا توجه نمی شود و آن واقع دیده می شود، قطع این طوری است، اصطلاحا این ها را طریق صرف یا مراتب می گویند، قطع از آن صفات نفسانی است که طریقت صرف دارد و خودش هم ملاحظه نمی شود، این قدر واقع را می بینید که خودش را. این تا این جا مقدمه اول.

دوم این مسئله ای که حالا جری عملی را هم بعد عرض می کنیم، نکته دوم این ها آمدند گفتند که اگر کاشفیتش این طور بود ارزش تعبیر کردند ذاتی، خوب دقت بکنید!

دو: اگر کاشفیت ذاتی بود کشف مساوق با حجیت است، نکته این است چون ذاتا کاشف است پس ذاتا حجت است، یعنی آن چه که در ذهن این آقایان آمده آن حجیت را مساوق با کاشفیت گرفتند لذا در باب امارات چون کشف هست همان مقدار که کشف هست حجیت هم هست، این نکته اصلی بحث است لکن در باب امارات مثل خبر واحد چون مقدار کشف ناقص است ببینید پس کشف مساوی است با حجیت، حجیت هم در اصطلاح این ها همان جری عملی است، اگر شما این طناب را بهش دست می زنید، اگر دیدید مار است فرار می کنید، این جری عملی تابع کشف است، پس حجیت تدور مدار کشف، این تمام نکته این است

اگر کاشفیت تام است حجت تام است، کاشفیت ناقص بود حجیت ناقص است، این حجت ناقص متمم می شود اما در جایی که اصلا کشف نیست، جهل است، شک است، دیگه آن جا حجیت معنا ندارد، این خلاصه تصور را از آن جا شروع بکنید، اصل فعل از آن جاست، اشکال ما هم در حقیقت آن جا بود، ما در فروغ اشکال نداریم، ما عرض کردیم اول جری عملی به معنای حجیت نیست، حجیت یک پدیده اجتماعی است، جایی است که بحث قانون است، جری عملی یک پدیده شخصی است، این دو تا با همدیگه خلط

شدند، حجیت یعنی یحتجّ به مقنن بر شهروند، بر مکلف، به اصطلاح شهروند می گویند، **citizen** به قول غربی ها و کذلک بر آن یکی، حجت یعنی این، این غیر از جری عملی فرار از مار است، آن فرار از مال نکته دیگری است و حجیت چون یک پدیده اجتماعی است تابع کشف صرف نیست، یعنی چون دیروز من صحبت هایی را عرض کردم امروز به ذهنم رسید که توضیح بدهیم. اصل مطلب از کجا شروع شده؟ آن ریشه و سرچشمه را ببینیم، اصل سرچشمه این است کاشفیت مساوق است با حجیت، ما این را قبول نکردیم، دیروز که بعضی از آقایان بحث فرمودند ما این را قبول نکردیم که حجیت یعنی کشف و لذا این ها چون حجت ذاتی تصویر کردند که قطع باشد، ما حجت ذاتی را هم قبول نکردیم، آن هم حجیتش عقلائی است، قطع هم حجیتش عقلائی است لکن عقلا عاداتا در همه، تقریباً در همه قوانین حجیت قطع را قبول دارند، در زندگیشان قبول دارند، در زندگی اجتماعی چه قانون و چه عرف قبول دارند و الا اختلال جامعه بشری لازم می آید اگر نباشد، البته با فرهنگ و تمدن قدیم، الان اگر بگویند قطع حجیت نیست شما باید این راه را معین بکنید، هیچ مشکل ندارد، بنزید تو سایت مجلس، بعد سایت شورای نگهبان، بعد سایت وزارت کشور، بعد سایت استانداری قم، بعد هم شهر قم، هیچ مشکل خاصی تولید نمی کند، الان تولید نمی کند، سابق چنین چیزی نمی شد و لذا هم عرض کردیم حجیت عقلائی است به این معنا که با فرهنگ ها و تمدن ها عوض می شود، اگر عقلی باشد با فرهنگ و تمدن عوض نمی شود، آنی که با فرهنگ و تمدن عوض می شود علامت عقلائی است، جامعه معین این خصائص را دارد، این شرائط را دارد، به هر حال من دیگه الان این جا صحبتش را نمی کنم، حجیت ذاتی وقتی قبول نشد تمام این مبانی آقایان به هم ریخته می شود، بعد حجیت ناقص و بعد آن حجیت ناقص تمام می شود و بعد، این مطالبی که آقایان فرمودند این ها تمامش بنیادش خیلی روشن نیست.

پرسش: مبهم ۲۱:۴۰

آیت الله مددی: این مباحث شما در منطق خواندید و آن جا چون نظر به واقع دارد، ما در باب اعتبارت نظر به حجت داریم نه واقع، البته دلمان می خواهد به واقع برسیم نه این که نمی خواد اما چون به طور متعارف صفات نفسانی ما مطابقت با واقع ندارند، حالا می خواهد قطع باشد یا علم باشد فرق نمی کند، بالاخره اگر در آن تخلف تصور شد باید حجیت بیاید، تخلف تصور می شود یا نمی شود؟

علم داشتید قطع داشتید که این هست، بعد معلوم شد که این نیست، خب این جا چکارش بکنیم؟ می گوید حجیت، حجیت برای همین درست شده، اگر صفات نفسانی شما تخلف پیدا کرد حجیت است.

پرسش: اصل حجیت مال کاشفیت است

آیت الله مددی: نه نیست، مال کاشفیت نیست، اصل حجیت برای نظام اجتماعی است یعنی کاشفیت چون طریقت صرف دارد حجیت دائر مدار او نیست، وقتی شما در قطع حجیت را منکر شدید دیگه در مثل امارات و خبر واحد به طریق اولی، قول حاکم و قول طیب و الی آخره، حجیت معنایش این است که مثلاً پیش دکتر رفتید من باب مثال یا پیش قاضی رفتید حکم کرد، خب احتمال خطا در آن هست دیگه، شما این احتمال خطا را بر می دارید حجت می شود، این احتمال خطا را برای چی بر می دارید؟ برای کاشفیتش؟ نه، برای حفظ جامعه، برای این که اگر بگویید شما به قول قاضی عمل نکن باز سراغ قاضی دوم می روند، این می گوید برای من وثوق و اطمینان پیدا نشد، باز سراغ قاضی سوم می روند.

پرسش: به بیان شما بین خبر واحد و بحث قاضی و وکیل فرق هست، در خبر واحد واقعا آن خبر که می آید من می خواهم کشف از واقع بکنم

آیت الله مددی: خب لذا می گفتیم اصلاً حجیت برای آن معنا ندارد، فرق نمی کند مثلاً مرحوم آقای خوئی از عباراتش این است که قول فقیه را هم از باب خبر واحد گرفتند لذا یک نکته ای است که من کرارا عرض کردم مشهور بین اصولیین، حالا الان آقایان ما یک جور دیگه فکر می کنند، مشهور بین اصولیین اصل اولی در تعارض فتوا تخییر است، در تعارض خبر تساقط است، آقای خوئی خلافاً للمشهور در فتوا هم تساقط گرفته لکن مشهور بین علما و اصولیین این است، این نکات فنی است که خیلی ظریف است، اصل اولی در تساقط فتوین متعارضین دو نفر فقیه فتوایشان متعارض است اصل اولی می گویند تخییر است اما در دو خبر متعارض زراعه یک چیز گفته و محمد ابن مسلم یک چیز، اصل اولی تساقط است، البته آقای خوئی در باب فتوا هم تساقط گرفتند چون همین طریقت و اماریت و کاشفیت، همین حرف هایی که الان مطرح می کنیم، و ما آن جا توضیحاتش را اشاره کردیم که این دو تا فرق

می کند و درست هم هست، همان مبنای مشهور درست است. اصل اولی در تعارض فتوین تخییر است، اصل اولی با قطع نظر از ادله‌ی خاص و اصل اولی در تعارض خبرین تساقط است، آقای خوئی در تعارض فتوین هم تساقط گرفتند نتیجتاً گفتند احتیاط بکنید، کسانی که قائلند در تعارض فتوین باید احتیاط کرد مرادشان تساقط است چون دو تا با همدیگه تعارض می کنند، بعد از تعارض اثبات حجت نمی شود شما جمع بین هر دو بکنید، اسمش احتیاط است، اما اگر قائل به تخییر شدیم دیگه احتیاج به اختیار نداریم، هر کدام را که می خواهد اخذ بکند، اینی که می گوید جمع بین هر دو بکن که اسمش احتیاط است چون هر دو را ساقط می داند، البته آن مطلب شکلش این طوری پیدا می شود که اگر دو تا فتوا تعارض پیدا کردند احتیاط بکن بین این دو تا لکن آن نکته فنی‌ش آنی است که من عرض کردم، آن نکته فنی‌ش این است که اصل اولی در تعارض دو فتوا، تساقط است یا نه؟ آقای خوئی تساقط می داند مثل خبر، در خبر هم تساقط است، البته آقایان توضیح دادند خبر بنا بر طریقت، بنا بر موضوعیت و سببیت نه، آن جا هم تخییر است.

علی ای حال کیف ما کان دیگه خیلی وارد

پرسش: شما چرا حرف مشهور را درست می دانید؟

آیت الله مددی: دیگه حالا باشه، همیشه که هر چیزی را امروز بگوییم، به قول آقایان جز اسرار این فن است، اسرار را نمی شود گفت، علی ای حال کیف ما کان اگر به این وضوح بود که مثل اعلام اشتباه می کردیم، غیر از آقای خوئی هم داریم کسانی که قائلند، دیگه اسم نمی خواهم ببرم، چون ایشان فوت کردند گفتند اسم ببریم

علی ای حال کیف ما کان الان وارد این بحث نشویم، ما تمام این نکات را آن جا یعنی اصل نکته آن جاست، تمام این مطالبی که مرحوم نائینی در این جا آوردند در باب امارات این فرع آن است، اصل تفکر روشن شد؟ همیشه می گوئیم ریشه ای فکر بکنید، اصل تفکر کاشفیت را مساوق با حجیت گرفتند.

پرسش: می گویند کل ما بالعرض لابد که به یک مابالذات ختم بشود، اگر ما حجیت قطع را ذاتی ندانیم چطور می شود؟

آیت الله مددی: ذاتی به این معنا که چون اجتماع است دیگه، ذاتی اجتماع بله، برای جامعه بشری به طور طبیعی این است مگر یک تمدن خاصی باشد یعنی به طور طبیعی اگر بگویند شما چرا این کار را انجام دادی؟ بگویند من قطع داشتم، بگویند نه تو باید به قطع عمل بکنی، خب جامعه به هم می خورد، انصافا اختلال نظام می آید اما با زمینه های قبلی اما در زمان ما اختلال نظام لازم نمی آید پرسش: اگر گفته می شود قطع حجت است درستش این است که قطع نه بما هو قطع، قطع بما هو علم، بما هو این که کاشف از واقع باشد

آیت الله مددی: خب همان حرف است، حجیت را با کاشفیت گرفتید خب، بحث فکری بکنید، شما چرا بحث را ریشه ای فکر نمی کنید؟ آقازیا هم در ذهنش همین است، فرق نمی کند، آقای خوئی هم همین است چون آن جا به تعبیر ایشان حجت ذاتی تصویر کردند دیگه خواهی نخواهی حجت عرضی هم تصویر می کنند، مابه العرض ینتهی إلی ما بالذات به قول ایشان، آن حجیت ذاتی را قطع گرفتند، اشکال کجاست؟ خب این عبارت رسائل را بخوانید، اول رسائل را بیاورید، لا ینبغی الاشکال فی حجة القطع ذاتا و وجوب العمل علی طبقه، این وجوب العمل علی طبقه را خیال کردند حجیت است، آن جری عملی همین وجوب العمل علی طبقه است.

پرسش: بحث این است که مقدماتش باید علمی باشد، اگر نباشد فائده ندارد

آیت الله مددی: این را که به عکسش گفتند، گفتند حتی قطع قطاع هم حجت است، آدمی که مریض روانی است، این که از پریدن کلاغ برایش قطع پیدا می شود که مثلا نماز جمعه واجب است خب یک حالت روانی دارد، مشکل روانی دارد. آقایان گفتند قطع قطاع هم حجت است، البته این بحث قطع قطاع از زمان مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا در کشف الغطا شروع شد و ادامه پیدا کرد، خوب است که این را از اصول حذفش بکنند خیلی مسخره است، علی ای حال کیف ما کان آن ها تصادفا به عکس شما چون علم را طریقی صرف می دانند از هر راهی و از هر سببی برای هر شخصی و اصولا من عرض کردم این عبارت شیخ که بعدها به یک معنایی هم محل بحث قرار گرفت، آقازیا یک جور و مرحوم نائینی هم یک جور، اعلم أن المكلف إذا التفتت إلی حکم، در اول رسائل که دیگه تقریبا جز محکّمات علم اصول قرار گرفت، عرض کردم در کتاب مفاتیح مرحوم استاد ایشان سید مجاهد دارد المكلف المجتهد

.....

إذا التفت إلی، مرحوم شیخ نمی دانم حالا نسخه اش اشتباه بوده یا چی بوده مجتهد را انداخته، این که اگر این معنا را بگیریم که خیلی فضااحت است، بگوئیم مکلف از هر راهی علم به حکم پیدا کرد این حجت است، خب مکلف عامی بیابانی، دهاتی هیچی سرش نمی شود، این اگر به این معنای ظاهر عبارت است، البته عرض کردم این بعد منشا بحث شد آقازیا گفت چه مجتهد باشد و چه نباشد مرحوم نائینی می گوید خصوص مجتهد، این ها اصلا بزرگان هم توجه نکردند اصل عبارتی که قبل از شیخ بوده، المكلف المجتهد، تازه آن هم که بوده آن هم درست نیست، مکلف مجتهد هم درست نیست، از هر راهی علم پیدا بشود، تازه در آن کتاب هم مکلف مجتهد بود، شیخ مجتهدش را هم انداخت شد مکلف، خب این که دیگه خیلی اشکال کرد هر مکلفی از هر راهی علم به آن پیدا کرد بگوئیم حجیت ذاتی دارد، این که واقعا بلبشوی واقعی ست که اصلا قابل تصور نیست، این که بگوئیم مکلف شامل غیرمجتهد و عوام، خب شما با بعضی از عوام بنشینید حالت عجیبی دارند، در حالت عوامی هم درجات دارد، هم درجات عند الله، یک حالت عجیبی است، ما بیاییم بگوئیم این به هر راهی علم به حکم پیدا کرد این حجت است؟ این واقعا یک، شریعت را کلا از بین می رود، گفت قلب الشریعة ظهرا لبطن، یکی از علمای شافعی است که راجع به ابوحنیفه می گوید که قَلْبُ الشریعة ظهرا لبطن، اصلا شریعت را چپه کرد، راست هم می گوید، انصافا همین طور است

پرسش: شیخ حجیت را به این معنای شما نمی گیرد، شیخ انصاری حجیت را به معنایی که شما فرمودید نمی گیرد

آیت الله مددی: خب می گویم چون جری عملی گرفتند، می گوید حجیت چون جری عملی است کاشف است پس حجیت یعنی کشف، در قطع کشف تام است حجت ذاتی است، در ظن ناقص است حجت ناقص است

پرسش: شما ارجاع به ارتکازات عرفی می دهید

آیت الله مددی: ما اصلا معتقدیم حجیت جری عملی، یک پدیده اجتماعی است، باید قانون، کسی که در بیابان نشسته حجت برای او معنا ندارد که، اصلا برای کسی که قانون نیست، تحت قانون نیست، تحت نظام اجتماعی معین نیست حجیت لغو است، آن جا حجیت به معنای جری عملی است.

پرسش: بین خودش و خدا

آیت الله مددی: روح قانونی است، بین خودش و خدا را هم به عنوان قانون حساب می کند، حالا فرض کنید در یک بیابانی است، در

یک کوهی است، در یک غاری است که هیچی هم ندارد، خب معلوم است از مار فرار می کند، به میوه رو می آورد، این ها طبیعی

است، آن جا حجیت به معنای جری عملی درست است اما آن حجیتی است که ما در اصول بحث می کنیم

پرسش: فرض این است که مکلف و خدا بوده

آیت الله مددی: فرقی نمی کند، حالا با خدا یا با مردم، فرق نمی کند.

پرسش: در شریعت فرض این است که مکلف می خواهد با خدا حساب پس بدهد

آیت الله مددی: همین هم باید حجت بیاورد یعنی یحتج، فرع کاشفیت در امور شخصی خودش است یعنی جری عملی به مقدار کشف

طبق امور شخصی خودش و یک محاسبه ای می کند و إلا حجیت به این معنا که اصلا، این جری عملی ربطی هم به انسان ندارد، جز

مراتب احساس غیر عقلی انسان است یعنی جز آن مراتب دیگر ادراک است.

علی ای حال کیف ما کان، این مطلب را مرحوم نائینی، بعد ایشان یک مطلب دیگه هم دارد:

نعم للعلم جهة رابعة و هي كونه مقتضية للتنجز عند المصادفة و المعذورية عند المخالفة

این جهت را دارد اما خیلی روشن نمی کند که این چیست

و هذه الجهة إنما تكون في عرض اقتضائه الحركة و الجری العملي

در طول نیست، یعنی این جهت معذریّت و منجزیت به تعبیر ایشان این در عرض است یعنی با خود جری عملی یکی است

فالجهة الثالثة و الرابعة مما يقتضيه العلم من الجهة الثانية و هي الاحراز و الكاشفة

آن وقت ایشان این طور می گوید چون مجعول در باب طرق کاشفیت است بعد می گوید إلى آخره و بناثا علی ما هو التحقيق عندنا

من أن الطريقة بنفسها تنالها يد الجعل

مرحوم آقازیا یک حاشیه مفصلی دارد که طریقت قابل جعل نیست، ما هم دیروز اشاره کردیم لذا آقازیا می گوید در حقیقت تنزیلا
الغای احتمال خلاف می کرده، فرقی نمی کند، حالا با تغییر عبارت کاری نمی شود.

به هر حال بلکه ایشان می فرماید:

فإن الظاهر أنه ليس فيما بایدنا من الطرق و الامارات ما يكون مخترعا شرعيا

چرا دیگه، این طور ایشان کم لطفی فرمودند اهل سنت که قائل به حجیت خبر عدل تعبدا هستند می گویند شارع قرار داده، حجیت
خبر عدل را عقلائیش نمی دانند، عقلائی وثوق و اطمینان است، می گویند شارع گفته شما اگر عادل مطلبی گفت قبول بکن ولو وثوق
نیاید، این که ایشان می گوید لیس مخترعا شرعیا نه هست، بل جميع الطرق و الامارات مما يتعاطاها يد العرف، درست است اجمالا
عرفی است، اصلا شارع کم و زیاد، مثلا آقای خوئی می گویند قاعده تجاوز عقلائی است، مشهور بین اصحاب ما می گویند قاعده
تجاوز فی الجملة عقلائی است یا قاعده فراغ، قاعده فراغ و تجاوز عقلائی هستند اما شارع توسعه داده، پس گاهی شارع توسعه می
دهد و گاهی شارع ابتدائا، مثل اصالة الطهارة، شارع اصالة الطهارة را جعل کرده، البته اصالة الطهارة اصل است، جز امارات نیست.
بعد ایشان بالاخره خلاصه اش این می شود که در باب امارات کشف است، در باب اصول جری عملی است لذا مثبتات امارات چون
کشف از واقع می کند حجت است اما در باب اصول فقط جری عملی است،

مجرد تطبيق العمل علی مودی الاصل، دیگه یکی دو صفحه از این جا بلکه چهار صفحه این مطلب را توضیح می دهد، آقایان مراجعه
بکنند من خلاصه مطلب.

من سابقا عرض کردم هم این جا مرحوم نائینی در این تقریرات دارد هم مرحوم آقای خوئی در اوائل مبحث ظن دارد که برای علم سه
درجه و سه مرتبه را ایشان قائل است، من یک دفعه دیگه هم عرض کردم آن چه که من از مرحوم آقای بجنوردی شنیدم تصادفا این
جای منتهی را هم نگاه نکردم، منتهی الاصول، دیشب بود اما نشد نگاه بکنم اما در آن بحث حجیت نگاه کردم ندارند اما از ایشان
شفاه شنیدم، حالا نمی دانم در درس هم گفتند، حالا ایشان شوهر خاله ما بودند ما زیاد با ایشان نشست و برخاست در منزل داشتیم،

ایشان از قول مرحوم نائینی این طور نقل می کردند که علم که پیدا می شود چهار، این جا جهة رابعة اجمالا نوشته، توضیح نداده، علم که پیدا می شود چهار نکته دارد، این را یک دفعه دیگه هم توضیح دادم و در این کتاب های ایشان نیامده من هم نمی خواهم واردش بشوم، شاید هم آقای نائینی را در اواخر عمرشان تنظیم نهایی کردند، آقای بجنوردی از ایشان شنیده رضوان الله علیهم اجمعین، یک همان صفتیت است که ایشان فرمودند. دو کاشفیت از واقع که این جا هم دارد، سه: انکشاف الواقع است، این را آقای بجنوردی اضافه می کردند، چهار هم جری عملی، آن چه را که ما از مرحوم آقای بجنوردی شنیدیم شفاها، چون در این کتاب نیامده، این را در حاشیه کتابتان اضافه بفرمایید، ایشان برای علم چهار نکته قائل بودند، چهار جهت دارد اگر علم برای انسان پیدا بشود یکی یک حالت صفتیت خاصی است که خب طبعا این صفت در ظن نیست، در شک نیست، یک صفت خاص نفسانی است، دو کاشفیت چون ایشان کاشف ناقص می داند، لاجرة را تتمیم کشف می داند، یک کاشف ناقص است، سه انکشاف الواقع به است، خود واقع را هم شما می بینید با علم و چهار طبق این علم شما عمل می کنید، آن وقت می فرمودند آن صفت اول خاص علم است، در چیز دیگری پیدا نمی شود، دومی با امارات مشترک می شود و سوم و چهارم، دوم و سوم و چهارم در امارات هم جهت کاشفیت هست و هم انکشاف الواقع و هم جری عملی، روشن شد؟ در باب اصول محرز سومی و چهارمی است یعنی در باب اصول محرز مثل استصحاب صفت علم نیست، کاشف هم نیست اما انکشاف الواقع، یک اشاراتی این جا در عبارات داشت که در بعضی از این ها صفت کشف هست لکن شارع اعتبار نکرده، غرض مرحوم نائینی این طور که آقای بجنوردی نقل می فرمودند فرمودند در اصول محرز انکشاف واقع هست اما کاشفیت واقع نیست، یعنی مثلا بلی قد رکعت یعنی تو داری می بینی رکوع، ببینید، کاشف نداریم اما انکشاف الواقع رکوع را انجام دادید، یا مثلا لا تنقض الیقین بالشک فإنک کنت علی یقین من وضوئک، ببینید، دارد می گوید شما با استصحاب بگو وضو هست، این وضو هست یعنی انکشاف الواقع اما شما کاشف ندارید و جری عملی هم بر طبقش است، در اصول غیر محرز ایشان دیگه از آن سه تا هیچ کدام را نمی داند، نه صفت هست و نه کاشفیت و نه انکشاف واقع، فقط جری عملی، دقت فرمودید؟ فقط جری عملی موجود است و یک دفعه دیگه هم باز عرض کردم در کتاب، این شاید هم مرحوم نائینی قدس الله نفسه از آن تصورات اولیه ای

.....

که داشت در خود رسائل شیخ دارد بحث قطع طریقی که امارات و اصول عملیه تقوم مقام قطع طریقی، من آن جا مفصل یک روز توضیح دادم در نسخی که الان موجود است در نسخه اصل شیخ ظاهرا این طور بود و الاصول العملیه، در نسخ موجود بعض اضافه شده و بعض الاصول العملیه، مراد از بعض اصول محرزه، و عرض کردیم در آن وقتش هم عرض کردیم مرحوم آقای آشتیانی در حاشیه‌ی خودش وقتی عبارت استادش را شرح داده مطلق اصول عملیه را شرح داده، این هم جز عجائب است، و حتی دیدم بعضی ها نوشتند که این کلمه بعض را مرحوم میرزای شیرازی به رسائل اضافه کرده، و بعض الاصول العملیه، کلمه بعض را ایشان و من توضیح دادم که نسخه ای از رسائل به خط مرحوم آشتیانی در خاندان ایشان هست و من هم ازش فتوکپی دارم خود ایشان ۱۸ سال قبل از وفات شیخ این نسخه را نوشته، هزار و دویست و شصت و سه تصریح می کند، ۱۸ سال قبل از وفات شیخ، خط اصلی این طور است و الاصول العملیه، بعد با یک خط دیگری عده ای از اصلاحات شده فقط این جا نیست، در اطراف نسخه عده ای از اصلاحات شده کلمه بعض بعد اضافه شده و بعض الاصول العملیه پس این مطلب که نسبت داده می شود که مرحوم میرزای شیرازی اضافه کرده این درست نیست، ظاهرا خود شیخ در دوره های بعدی اضافه کرده چون نسخه ایشان هجده سال قبل از وفات شیخ است و احتمالا شبیه این کار هم در تفکر نائینی شده، آن جا هم عرض کردیم از باب چون مطالبی است که نقل نشده حتی آقای بجنوردی هم ننوشتند آقای خوئی که جای خودش دارد، من سمعتُ از آقای بجنوردی رحمه الله علیه، ایشان از مرحوم نائینی نقل می فرمود که نائینی از مرحوم میرزای شیرازی بزرگ صاحب قضیه تنباکو نقل می فرمود که مرحوم میرزای شیرازی فرمودند کلمه بعض در نسخه اصلی شیخ هست، این طریق هم چون ذکر نشده ما این جا الان به عنوان یک فائده سماعی شفاهی عرض بکنیم، غرض سمعتُ از مرحوم آقای بجنوردی از مرحوم نائینی از میرزای شیرازی بزرگ که در نسخه اصلی شیخ بعض بود چون دیدم بعضی از معاصرین در بعضی صحبت ها احتمال دادند کلمه بعض را میرزایی شیرازی اضافه کرده، نه این کلمه مال خود مرحوم شیخ است و شاهدش هم من عرض کردم نسخه مرحوم آشتیانی است، غیر از حالا این که با سند هم نقل بکنیم خدمتتان.

.....

و ظاهراً مرحوم نائینی اواخر عمر این جهة الرابعة هم دارند چون عبارتش یکمی ابهام دارد، شاید مرحوم مقرر مرحوم آقای کاظمی در اوائل امر نوشتند، این تقریباً تقریرات دوره متوسط نائینی است چون مرحوم نائینی دوره اول دارد که شاگردان خاص خودش را دارد که من جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی است، مرحوم آقا میرزا مهدی جز شاگردان دوره اول نائینی است، مرحوم آقای آقاشیخ محمد علی کاظمی جز شاگردان دوره متوسط ایشان است، مثل مرحوم آقای خوئی دوره اخیر ایشان است، آن اجود التقریرات مال دوره اخیر ایشان است، به هر حال مرحوم آقای بجنوردی به ما این جور نقل کردند، ما هم نقل خودمان را بگوییم، این جا در این کتاب نیامده، در کتاب های آقای خوئی هم نیامده، آقای بجنوردی هم در منتهی الاصول اول بحث حجية قطع هم ندارد، این جا را نمی دانم باید در بحث اصل مثبت نگاه بکنم که این مطلب را فرمودند یا نفرمودند اما آنی که مرحوم نائینی گفتند چهار تاست، صفتیت، کشف عن الواقع، انکشاف الواقع به و جری عملی. روشن شد؟ امارات از دوم و سوم و چهارم، اصول محرز سوم و چهارم، اصول غیر محرز هم چهارم، این ترتیبی بود که ایشان فرمودند رحمة الله عليهم اجمعين

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين